

## میناکاری‌های میناچی!

نام دکتر میناچی با حسینیه ارشاد، و نام ارشاد با شادروان دکتر شریعتی گره خورده است، اگر شریعتی شریعتی شد، همچون سایر شخصیت‌های تأثیرگذار تاریخ، شرایطی فراهم شد تا بدرخشد و اندیشه‌اش در دل هزاران جوان جای گیرد. اما مردم فقط قهرمانان را می‌بینند و دیگرانی که آنها را سردست گرفته و بردوش هنر و همت و حمایت خود بالا آورده‌اند، معمولاً در سایه آن بزرگان گم می‌شوند و نادیده گرفته می‌شوند. با درگذشت دکتر میناچی جا دارد سایه‌ها را هم در این پازل پر تنوع ببینیم:

اگر سرمایه مرحوم محمد همایون، صنعتگر نیکوکار برای راه‌اندازی بنای اولیه ارشاد نبود، اگر سخنرانی‌های نوگرایانه و تحوّل آفرین استاد محمدتقی شریعتی و استاد مرتضی مطهری و سایر اندیشمندان نوگرای دینی در خیمه خیابان شمالی حسینیه ارشاد، که نطفه بنای ارشاد در شب‌های محرم و رمضان سال‌های ۴۳ - ۴۵ در آنجا بسته شد، نبود (۱)، اگر امثال مرحوم کاظم متحدین (۲)، که به دلیل سابقه اداری تند نویسی‌اش در مجلس، می‌توانست سخنرانی‌های دکتر را تند نویسی و تنظیم کرده و پس از نهائی شدن، همان شب آنرا به چاپخانه زیرزمین ارشاد برساند تا برای روز یا هفته بعد آماده توزیع شود، نبود، اگر امثال دکتر حبیب جریری (۳)، که یکی دو سال بعد، برای اولین بار سیستم ضبط مدرن سخنرانی در اطاقک کوچک جنب سن سخنرانی، و تکثیر وسیع کاست آن میان جوانان تشنه را به راه انداخت، نبود، اگر داوطلبانی که چاپخانه زیرزمین را می‌گرداندند، اگر امثال مقدم، مدیر داخلی، حاج مانیان، مهدیان، رادیا و ده‌ها داوطلب دیگر نبود، حسینیه ارشادی ساخته نمی‌شد و این همه را زیرکی و مدیریت دکتر میناچی سامان داده بود.

حسینیه ارشاد، اما زیرزمینی هم داشت که دور از چشم ساواک به سازماندهی جوانان مساعد برای فعالیت‌های نوگرایانه فرهنگی دینی سیاسی می‌پرداخت که چندین گروه مستقل در زمینه‌های مختلف ادبی، هنری، قرآنی، جامعه‌شناسی و تاریخ، کودکان و... شکل گرفت. همانجا بود که میرحسین موسوی اسیر آزاده و همسر اندیشمند و فداکارش زهرا رهنورد جوانان را با آثار ادبی و سیاسی مهم ایران و جهان آشنا می‌کردند، و دکتر غلامعباس توسلی به نسل نو جامعه‌شناسی مدرن می‌آموخت. همانجا بود که جوانانی همچون محمدعلی نجفی زیر نظر شریعتی تأثر سربداران را تمرین می‌کردند و پس از تیرباران، پایه‌گذاران اولیه سازمان مجاهدین آنرا به صحنه آوردند و موجب خشم ساواک و تعطیل حسینیه شدند.

حسینیه ارشاد از قضای روزگار! درست مقابل کاخ جوانان ساخته شده بود و این دو بنا در نوع خود، اولین محسوب می‌شدند؛ ارشاد اولین مرکز دینی بود که سالن مدرنی همچون سینماها داشت و مردم به جای زمین،

روی مبل و صندلی می‌نشستند و برنامه‌های هفتگی آن با اعلام نام سخنران، موضوع سخنرانی و ساعت شروع جلسه، در تابلوی بزرگ اعلانات مرکز مقابل دیدگان عابرین سواره و پیاده اعلام می‌شد. این ابتکار البته پس از چندی مورد تقلید برخی مراکز و مساجد قرار گرفت و همگانی شد، اما در آن روزگار هیچ یک از روحانیون، نه عنوانی برای سخنان خود از قبل اعلام می‌کردند و نه حتی بسیاری از آنها و مستمعین‌شان اصلاً می‌دانستند درباره چه چیزی می‌خواهند سخن بگویند یا بشنوند! حرف‌ها به تناسب جلسه فی‌الباهه به زبان می‌آمد و مجلس گرم می‌شد و طرفین راضی و خشنود با کسب ثواب! به خانه برمی‌گشتند.

اما کاخ جوانان بنای مدرن و بزرگی با استخر و سالن‌های متعدد موسیقی و سرگرمی‌های دیگر بود که طبق طرح و برنامه سیاست‌گزاران آن نظام، قرار بود توجه دختران و پسران جوان، به خصوص دانشجویان را، از سیاست و مبارزه به خود جلب کند. مشابه این بنا، در مراکز برخی استان‌ها نیز ساخته شد و قرار بود در همه شهرها گسترش پیدا کند. عجیب این که شاید یک دهم استقبالی که جوانان از حسینیه ارشاد کردند، از آن کاخ، که می‌توانست مفید و سازنده هم واقع شود، نکردند و به ندرت ازدحامی مقابل ورودی آن دیده می‌شد. و این تجربه عبرت‌آموزی برای زورمداران حاکم است که با همه امکانات موجود، نه تنها یکصدم توفیقات پایه‌گزاران دست‌خالی ارشاد را به دست نیاوردند، بلکه داشتن چنان کاخ‌هایی را برای فرار از دین دولتی و سیاست‌زدگی، به رویائی برای بسیاری از جوانان امروز تبدیل کرده‌اند.

میناچی و نقش او را نسل امروز نمی‌شناسند، اما تقدیر الهی عمر او را تا سن ۸۲ سالگی تداوم بخشید تا با تلخ‌کامی از آنچه پس از انقلاب روی داد، آزمون صبر و شکیبائی و پایداری‌اش را بگذراند و بر کوله بار عمل صالحش بیفزاید، اما دکتر شریعتی که در آستانه انقلاب، پس از گریز از چنگال ساواک، از غم آنچه گذشته بود و می‌گذشت، در غربت جان داد، چه بسا اگر زنده مانده بود، از اولین کسانی به شمار می‌رفت که به جرم انتقاداتش از دکانداران دین در اوین اعدام می‌شد. مطهری و مفتّح در ابتدای انقلاب ترور شدند، کانون فرهنگی دکتر شریعتی در خیابان زمرد با حضور استاد محمد تقی، پدر دکتر شریعتی، مورد هجوم لباس شخصی‌های مأمور قرار گرفت و به تخریب و آتش کشیده شد، متحدین، سه فرزند و دامادش را در راه آزادی از دست داد، دکتر جریری جانش را در اسارت عراق به جانان تقدیم کرد و بسیاری از شاگردان و تربیت‌شدگان حسینیه ارشاد نیز در مبارزات قبل یا بعد از انقلاب، یا جان باختند یا به اسارت گرفتار آمدند.

به تعبیر قرآن:

«آنها مردمان هدف‌داری بودند که صحنه حیات را خالی کردند، دستاورد نیک و بد آنان متعلق به خودشان و دستاورد شما متعلق به خودتان است، شما از آنچه آنها کردند، بازخواست نمی‌شوید ( شما پاسخگوی ایفای نقش امروز خودتان هستید).

بقره ۱۳۴ - تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

عبدالعلی بازرگان

پنجم بهمن ۱۳۹۲

۱ - این خیمه که در ایام محرم و شب‌های قدر ماه رمضان برپا می‌شد، کانون روشنفکران دینی بود و از همینجا بود که به دلیل استقبال فوق‌العاده مردم، فکر تأسیس مرکز بزرگتری در آن نزدیک مطرح گردید و با خرید زمین سرخیابان، کلنگ ارشاد در آنجا زده شد. پس از ساختن حسینیه ارشاد، بعدها در محل این خیمه مسجدی به نام «قبا»، که پایگاهی برای سخنرانی‌های سیاسی مذهبی در آستانه انقلاب شد، توسط جمعی دیگر از بازاریان نیکوکار ساخته شد که نام آن خیابان نیز به «قبا» تغییر یافت.

۲ - کاظم متحدین از همکاران سابق استاد شریعتی در «کانون نشر حقایق اسلامی» در مشهد و پدر «محبوبه» بود که با همسرش «حسن آلا‌دپوش» در سال ۱۳۵۵ در جریان مبارزات مسلحانه شهید شدند و دکتر شریعتی مقاله «حسن و محبوبه» را به یاد آنان نوشت. کاظم متحدین همچنین پدر سعید و مسعود بود که بعد از انقلاب توسط لاجوردی به جوخه اعدام سپرده شدند و سالیان آخر عمرش از شدت این مصیبت‌ها حافظه‌اش را از دست داده بود.

۳ - حبیب جریری دکتر داروسازی مسلط به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، عربی و روسی بود که اطلاعات فنی قابل ملاحظه‌ای نیز داشت و توانست به تناسب آنروز (حدود ۵۵ سال قبل) برای نخستین بار در حسینیه ارشاد سیستم ضبط و تکثیر سخنرانی‌ها را به راه اندازد. جریری به جرم همکاری در انتشار کتاب‌های دکتر شریعتی و مبارزات علنی، به پنج سال زندان محکوم و سرانجام با انقلاب آزاد شد و سپس به استانداری سیستان و بلوچستان و استانداری تهران رسید و در همان نخستین روزهای جنگ ایران و عراق، هنگامی که با گروهی از پزشکان و وزرای نفت و شهرسازی و مسکن و... عازم جبهه بود، در ۱۴ مهرماه سال ۱۳۵۹ توسط نیروهای

عراقی اسیر شد ولی به رغم انتظار خانواده و دوستان، تا آخرین روز بازگشت آزادگان، هرگز به وطن بازنگشت و هیچکس نشانی از او ندارد.